

فصل سی و هفتم

## مسافرت دور ادوم

اردوگاه اسرائیل در قادش در نزدیکی مرز ادوم قرار داشت. موسی و قوم بنی اسرائیل هر دو بسیار تمایل داشتند از وسط این کشور بسوی زمین موعود عبور کنند. بنابراین طبق دستور خدا نامه ای به پادشاه ادوم بدین مضمون ارسال داشتند:

"ما از نسل برادر تو اسرائیل هستیم و تو سرگذشت غم انگیز ما را می دانی که چطور اجداد ما به مصر رفته سالهای سال در آنجا ماندند و برده مصریها شدند. اما وقتی که به درگاه خداوند فریاد بر آوردیم، او دعای ما را مستجاب فرمود و فرشته ای فرستاده ما را از مصر بیرون آورد. حالا ما در قادش هستیم و در مرز سرزمین تو اردو زده ایم. خواهش می کنیم به ما اجازه دهی از داخل مملکت تو عبور کنیم. از میان مزارع و باغهای انگور شما عبور نخواهیم کرد و حتی از چاه های شما آب نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج نخواهیم شد

تا از خاک کشورتان بیرون رویم." (۱)

در پاسخ این نامه محترمانه جواب خشنی در یافت داشتند: "داخل نشوید! اگر بخواهید وارد سرزمین من شوید با لشکر به مقابله شما خواهیم آمد."

از پاسخ ادومیان بسیار متعجب شدند ولی تقاضای خود را دوباره تکرار کردند: "ای پادشاه، ما فقط از شاهراه می گذریم و حتی آب شما را بدون پرداخت قیمت آن، نخواهیم نوشید. ما فقط می خواهیم از اینجا عبور کنیم و بس."

دوباره پاسخ در یافت داشتند که "داخل نشوید." ادومیان مسلح سر تنگه های کوه ها موضع گرفتند تا مانع عبور اسرائیلیها گردند. دستور آمده بود که نباید با نیروی نظامی داخل آن دیار شوند بنابراین اجباراً سرزمین ادوم را دور زده و براه خود ادامه دادند.

اگر اسرائیلیها در موقع تجربیات به خداوند توکل نموده بودند سرور جنود خداوند آنان را از شاهراه ادوم هدایت میکرد و ترس آنان بر اهالی ادوم مستولی شده بجای عداوت آنان را نکریم می نمودند. ولی اسرائیلیها در اطاعت فرمان خداوند تردید کردند و در اثر فسادشان،

فرصت های طلائی آنان از بین رفت. حال که مصمم بودند از راه مسالمت آمیز رفتار کنند دیگر دیر شده بود. از روزی که از مصر بیرون آمدند شیطان همواره می کوشید راهشان را با مشکلات سد کند تا وارث کنعان نشوند. با بی ایمانی خود مکرراً شیطان را برای خستی نمودن نقشه های خداوند دعوت کرده بودند.

پذیرفتن و اجرای کلام خداوند بسیار مهم است چون فرشتگان خداوند همواره آماده امداد ما هستند. فرشتگان شریک هم همواره آماده کمک بسقوط ما هستند. وقتی خداوند امر میکند که فرزندانش پیش بروند بخاطر موفقیت آنان معجزات هم به انجام میرساند ولی شیطان با بتأخیر انداختن و وسوسه های دیگر سبب نارضائی خداوند میشود. شیطان بین فرزندان خداوند اختلاف و تفرقه انداخته، آنان را از دریافت برکات خداوندی محروم میگردداند. خادمان خداوند باید جدی و قاطع همواره آماده خدمت باشند. در این صورت خداوند نیز در های بسته را بروی آنان خواهد گشود. تأخیر در هر کاری فرصت مناسبی برای سقوط در اختیار شیطان میگذارد.

اولین دستوری که خداوند در مورد عبور اسرائیل از زمین ادومیان

بموسی داد، فرمود که ادومیان از آنان خواهند ترسید ولی بنی اسرائیل از این حالت نباید سوء استفاده کنند. از آنجائیکه قدرت خداوند حافظ بنی اسرائیل بود و ادومیان از ترس، خود را تسلیم میکردند بنابراین عبرانیان بر علیه آنان نباید میجنگیدند زیرا این فرمان صادر شده بود: "از مرز سرزمینی نخواهند گذشت که به برادرانشان ادومی ها تعلق دارد. (ادومی ها از نسل عیسو هستند و در سعیر زندگی می کنند.) آنها از شما خواهند ترسید، ولی شما با ایشان نجنگید، چون من تمام سرزمین کوهستانی سعیر را بعنوان ملک دایمی به ایشان داده ام و حتی یک وجب از زمین ایشان را به شما نخواهم داد." (۲) ادومیان نوادگان ابراهیم و اسحق بودند و خداوند به خاطر این خدمتگذاران بود که نسبت به بنی عیسو احسان ورزید. کوه سعیر را به آنان بارت داده بود لذا بنی اسرائیل اجازه تهاجم بر آنان را نداشت، مگر اینکه با چنین گناهی خود را از فیض خداوند بزرگ محروم سازند. قرار بود عبرانیها اهالی کنعان را بکلی نابود کنند زیرا شرارت آنها به متتها درجه رسیده بود. ولی ادومیان هنوز در آزمایش بودند و باید با آنان ترحم مینمودند. خداوند خدای رحمت است و بهر فردی برای اصلاح خود موقعیتی اعطاء میفرماید سپس در مورد

آنان قضاوت میکند. به بنی اسرائیل دستور می دهد که ادومیان را ضرری نرسانند ولی به نابودی ساکنین کنعان امر میفرماید.

اجداد ادوم و اسرائیل برادر بودند و محبت و احترام برادرانه بین آنان باید مستقر باشد. به اسرائیل اخطار شده بود که در هیچ زمانی حق تجاوز و تصاحب بخاک ادومیان را ندارند. از آنجائیکه بنی اسرائیل قوم برگزیده خداوند بودند لذا میباید محدودیتهائی را که خداوند برای آنان قرار میگذارد بپذیرند. خداوند وعده ارث فراوانی به آنان داده بود ولی آنان نباید تصور کنند که دیگران حقی نداشته و اموال دیگران بآنان تعلق دارد. در مورد روابطشان با ادومیان تأکید شده بود که از بی عدالتی نسبت به آنان پرهیزند. قرار بود با آنان همه گونه معاملات تجارتي انجام داده و فوراً بهای آن را بپردازند. برای تشویق و توکل بنی اسرائیل بخداوند بآنان چنین گفته شد: "خداوند، خدایتان در تمام چهل سالی که در این بیابان بزرگ سرگردان بوده اید با شما بوده و قدم به قدم از شما مراقبت نموده است. او در تمام کارهایتان به شما برکت داده و شما هیچ وقت محتاج به چیزی نبوده اید." (۳) "همسایه خود. . . را چون جان خویش دوست بدرید." (۴) بنی اسرائیل نیازی به ادومیان نداشتند زیرا که

خدائی قادر داشتند. بنابراین هیچ گونه چشم طمعی به اموال ادومیان نباید داشته باشند بلکه در تمام معاملاتشان اصول حکم الهی را باید رعایت میکردند. "همسایه خود را چون نفس خود محبت نما." (۴)

اگر بنی اسرائیل به این ترتیب و برحسب دستور خداوند از ادوم عبور کرده بودند نتیجه کار، هم برای خویشان و هم برای اهالی ادوم برکت دوجانبه ای بیار می آورد، زیرا امتیاز آشنائی با خدا و پرستش او را به آنان تعلیم می دادند و این عمل شهادتی می شد بر اینکه خدای یعقوب محبان و ترسندگان خود را رستگار می سازد. ولی بی ایمانی اسرائیل مانع از تمامی این برکات گردید. در اثر اعتراض خداوند برای آنان آب تهیه کرده بود ولی در عین حال موقعیتی ایجاد کرد تا سرای بی ایمانشان را دریافت کنند. لذا بار دیگر باید بیابان را طی و تشنگی خود را از چشمه آب معجزه آسا سیر آب کنند. اگر به خداوند توکل کرده بودند باین وضع دچار نمی شدند.

در هر صورت جنود اسرائیل بسمت جنوب حرکت کردند و از دیار بئری که خشکی آن با چمنهای سبز و خرم بین کوههای ادوم تفاوت فاحشی داشت عبور کردند. از بین سلسله کوهها بیابان خشکی که آنطرف

آن کوه هور، محل مرگ و مزار هارون بود دیده میشد. بمجرد اینکه اسرائیلیها به این کوه رسیدند خداوند بموسی امر فرمود: "هارون و پسرش العازار را برداشته، آنها را به بالای کوه هور بیاور. در آنجا، لباس های کاهنی را از تن هارون در آور و به پسرش العازار بپوشان. هارون در همانجا خواهد مرد و به اجداد خود خواهد پیوست." (۵)

دو مرد سالخورده همراه با مرد جوان از کوه بالا رفتند. موهای موسی و هارون با نشست برف یکصد و بیست زمستان سفید شده بود. ایام عمرشان با سخت ترین تجربیات و عظیمترین احترامات بشری مختوم شده بود. مردانی شایسته بودند که در اثر مکالمه و نزدیکی با حضرت اعلی تکمیل و تکریم شده بودند. تمام عمرشان را در خدمت خداوند و هموعانشان مصرف کرده بودند. چهرهشان نیز نیروی دماغی سالم، مقاصد عالی و راسخ و محبت قوی شهادت میداد.

موسی و هارون سالیان دراز در مقابل کارهای پر خطر دوش بدوش هم ایستاده بودند. باهم با خطرات زیادی مواجه شده برکت خاص خدا را دریافت نموده اکنون ساعت جدائی آنان فرا رسیده بود. آهسته آهسته از کوه بالا رفتند و هر دقیقه آن را غنیمت شمردند. صعود از کوه، سخت و

خسته کننده بود و هر زمانی چند دقیقه ای برای استراحت توقف می کردند. موضوع گفتارشان از گذشته و آینده بود. تا آنجا که چشم قادر بدیدن بود بیابانی را که در آن سرگردان شده بودند می دیدند و در دامنه کوه جنود اسرائیل را که آن همه برایشان زحمت کشیده و بهترین سالهای زندگی خود را در راه آنان فدا کرده بودند بصورت اردوگاه هائی میدیدند. ورای کوههای ادوم راهی بسوی زمین موعود، زمینی که موسی و هارون نباید از مزایای آن بهره مند میشدند وجود داشت. نه احساسات آشوبگرانه ای در دلشان وجود داشت و نه کوچکترین اعتراضی از لبهایشان شنیده میشد ولی در حالیکه مسئله محرومیت از میراث اجدادشان را بخاطر می آوردند غم دردناکی در چهره شان هویدا میشد.

وظیفه هارون نسبت به بنی اسرائیل پایان رسید. چهل سال قبل در سن هشتاد و سه سالگی خداوند او را برای همکاری با موسی و برای انجام وظیفه مهمی انتخاب کرد. در رهبری اسرائیل و خروج آنان از مصر با برادرش همکاری کرد. وقتی که جنود اسرائیل با عمالقه در گیر شدند دستهای رهبر بزرگ را بالا نگهداشت. در صعود کوه سینا و حضور در پیشگاه خداوند و شهود جلال او شرکت کرد. خداوند مقام کهانت را به

آل هارون سپرد و او را به ریاست کاهنان گماشت. هنگام اجرای مجازات و انهدام قورح و همدستانش خدا او را امداد کرد و در نتیجه استغاثه هارون بود که بلا موقوف شد. وقتی دو فرزندش به سبب بی اطاعتی به امر خداوند بهلاکت رسیدند اعتراضی نکرد. با این وصف داستان زندگانی پر از موفقیتش بدون عیب و نقصی نبود. وقتی در اثر فریاد ملت گوساله طلائی را در سینا برپا نمود مرتکب گناه بزرگی شد و در آشوب و اعتراض مریم شرکت کرد و آخر سر هم در قادش بر خلاف امر خداوند صخره را دو بار ضربه زد تا آب جاری شود.

مشیت خداوند این بود که این رهبران عالی قدر نمونه ای از مسیح باشند. هارون اسامی اسباط اسرائیل را بر پیش بندی حمل می کرد و اراده خدا را بمردم موعظه میکرد. در روز کفاره داخل قدس الاقداس شده با خون قربانی برای گناهان تمام قوم اسرائیل شفاعت میکرد. مانند مسیح که وقتی کار کفاره مؤمنین را به پایان رسانید و از معبد سماوی خارج شد و باعث برکت همه گردید، هارون نیز از قدس الاقداس خارج شده جماعت را برکت داد. بخاطر مقام برجسته کهانت که آن خود نیز نمونه ای از مقام رئیس کاهنان سماوی بود گناه هارون در قادش تا بن آن

درجه با اهمیت تلقی شد.

موسی با غمی فراوان ردای کهانت را از هارون بر گرفت و آن را به العازار پوشانید به این مناسبت که او از طرف خداوند جانشین هارون گردید. هارون بعلت گناهش در قادش از مقام کهانت در کنعان و اجرای مراسم اولین قربانی در سرزمین موعود و تقدیس میراث اسرائیل محروم گردید. علی رغم آن موسی قرار بود وظیفه رهبری اسرائیل را تا مرز کنعان ادامه دهد ولی حق دخول به آنجا را نداشت. اگر این خادمین خداوند در مقابل صخره قادش از آن آزمایش موفق و پیروز میشدند آینده آنان بینهایت مسرت انگیز میشد. نتیجه عمل غلط را نمی توان مفید گردانید، زیرا اصلاح یک لحظه غفلت در سراسر طول عمر امکان پذیر نیست.

غیبت طولانی دو رهبر قوم و العازار که قرار بود جانشین هارون شود مردم را ناراحت کرد. جماعت وقتی به اطراف خود نگاه کردند و متوجه شدند همه سالخوردهائی که از مصر بیرون آمده بودند در بیابان جان سپرده بودند. و آنگاه حکم خداوند را بر علیه موسی و هارون که بیاد آوردند احساس نگرانی کردند. برخی از هدف اسرار آمیز صعود بر کوه هور مطلع بودند و وقتی خاطرات تلخ گذشته و اتهاماتی که به رهبران خود روا

داشته بودند بیاد آوردند نگرانی آنان افزایش یافت.

سرانجام موسی و العازار را از دور دیدند که آهسته آهسته از گوه پائین می آیند ولی هارون همراه آنان نبود. با مشاهده ردای کهانت در بر العازار درک کردند که وظیفه مقدس پدرش به او سپرده شده است. در حالیکه مردم هیجان زده گرداگرد آنان حلقه زدند موسی شرح داد که هارون در آغوشش جان سپرد و او را بالای کوه بخاک سپردند. اگر چه دوست داشتند

بنابراین همه بگریه وزاری و عزاداری پرداختند. "هنگامی که قوم اسرائیل از مرگ هارون آگاه شدند، مدت سی روز برای او عزاداری نمودند." (۶)

کتاب مقدس مراسم تدفین رئیس کاهنان اسرائیل را بطور ساده یاد آور می کند: "هارون درگذشت و مدفون گردید." (۷) علی رغم رسوم تشییع جنازه و تدفین رجال امروزه دستور خداوند در این مورد بسیار ساده و سریع بود. امروزه این مراسم با تظاهرات و خرجهای گزاف انجام میگردد. هنگام مرگ هارون که یکی از برجسته ترین افراد دنیا بود تنها دو نفر از خویشاوندان نزدیکش برای دفن وی حضور داشتند. مزار شریفش بالای کوه هور از انظار اسرائیل همیشه مخفی ماند. خداوند نسبت به تظاهرات و

خرجهای گزافی که برای به خاک سپردن اجساد مردگان میشود راضی نیست.

فقدان هارون جماعت را محزون کرده بود ولی هیچکس به اندازه موسی این فقدان را حس نکرد. مرگ هارون موسی را متوجه کرد که نوبت خود نیز نزدیک است. با این وجود رحلت وی هرچند نزدیک بود غیبت برادرش که در غم و شادی و در بیم و امید یار و یاور او بود در وی اثر عمیقی بجا گذاشت. منبعد موسی باید بار مسئولیت را بتنهایی تحمل کند ولی مطمئن بود که خدا مددکارش است و باو توکل نمود.

پس از اینکه کوه هور را ترک کردند اسرائیلیها در ابتدا از بنی عراد، یکی از پادشاهان کنعانی شکست خوردند ولی پس از دعا و نیاز بدرگاه احدیت موفق شدند که صحنه را برگردانیده، دشمن را شکست دهند. این پیروزی بجای اینکه مردم را شاکر سازد و متوجه نیاز مستمر آنان به کمک الهی گرداند عکس العمل سوئی تولید نمود. دوباره آنان را مغرور و از خود راضی گردانید در نتیجه عادت اعتراض آمیز گذشته آنان تکرار شد. علت اعتراض آنان این بود که چرا سپاهیان اسرائیلی پس از انقلاب چهل سال پیش اجازه نداشت به کنعانیها هجوم آورند. در صورتیکه

اگر در آن زمان جنگیده بودند پیروز میشدند و آن مدت را در بیابان سرگردان نمی ماندند.

بسمت جنوب سفر خود را ادامه دادند. گذر آنان از دره ای گرم و خشک و بسیار طولانی بود. از خستگی و تشنگی رنج بسیار کشیدند. بار دیگر در آزمایش ایمان و صبر، ناتوان و ناموفق شدند. در اثر تأسی بجنبه های منفی زندگی رفته رفته فاصله آنان با خدا دورتر شد و فراموش کردند که بسبب اعتراضات بیجایشان در قادش جریان آب برای آنان بسته شد و آن سفر طولانی بدور ادم بوجود آمد. خداوند همواره خوشبختی و سعادت آنان را فراهم میکرد و آنان مبیاید سپاسگذار آن باشند که او جزای کمی در مورد ایشان روا داشته است. مع الوصف زبان به اعتراض گشوده خداوند و موسی را مسئول تأخیر در پیروزی خود پنداشتند. سختی راه و زحماتی که در نتیجه نافرمانی خود آنان بود همه را بخداوند نسبت دادند و بدین ترتیب افکار نادرستی در بین افراد خود شایع ساخته و باعث نارضائی از وضع موجود و بخاطر آوردن آرامش و سکون سرزمین مصر گردیدند.

چون اسرائیلیها روح نارضائی را در خود پروراندند نسبت به

برکاتی که داشتند "به خدا و موسی اعتراض کرده گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ در اینجا نه چیزی برای خوردن هست و نه چیزی برای توشیدن! ما از خوردن این من بی مزه خسته شده ایم!» (۸)

موسی صادقانه گناه مردم را برایشان اعلام کرد. و آنان را در باره قدرت لایزال و محافظ خداوند چنین بیان کرد: "مواظب باشید خدایی را که شما را در بیابان ترسناک و بزرگ، در آن زمین خشک و بی آب و علف که پر از مارهای سمی و عقربها بود، هدایت کرد فراموش نکنید. او از دل صخره به شما آب داد!" (۹) در واقع هر روز زندگی آنان معجزه رحمت الهی بود. در طول راهی که خداوند هدایتشان کرده بود آب برای رفع تشنگی و نان برای رفع گرسنگی و سلامت و سعادت زیر سایه ابر در روز و از روشنائی ستون آتش در شب مستفیض شده بودند. موقعی که ارتفاعات کوهها را طی میکردند و از دشتهای سوزان عبور مینمودند فرشتگان خداوند حافظ آنان بودند. با وجود سختی و دشواری راه احدی در میان آنان ضعیف و علیل یافت نمیشد. پایهایشان از پیاده روی رنجور نگردید و لباسهایشان پاره و فرسوده نشد. خداوند وحوش صحرا و مارهای زهرناک را

از ایشان دور گردانید. با این همه موهبت و صفا، تنها در اثر فساد و اعتراضهای بیجای آنان بود که خداوند گاهی بطور موقت آنان را بحال خود میگذاشت تا متوجه نیاز خود کشته دوباره توبه کرده و با فروتنی بسوی او بازگشت کنند.

از آنجائیکه نیروی الهی آنان را محافظت کرده بود از خطرات بیشمار بیابان بی اطلاع بودند و در حال ناسپاسی و فقدان اعتقاد مرگ را طلبیدند و اکنون خداوند دروازه مرگ را برویشان گشود. مارهای زهر آگینی که سراسر بیابان را پوشانیده بود بسبب ایجاد مسمومیت سریع و درد و مرگ فوری افعی آتشین نامیده میشدند. بمجردیکه دست محافظت خداوند از مردم برداشته شد تعداد بیشماری از مردم توسط آن مارهای سهمگین بهلاکت رسیدند.

ترس و وحشت زیادی سراسر اردوگاه را فرا گرفت. در هر خیمه ای افرادی بهلاکت رسیده و یا در حال مرگ وجود داشت. هیچکس سکوت شب با صدای شیون مرگ کسی شکسته میشد. همه مشغول رسیدگی به بیماران بودند یا در حال چاره جوئی برای حفاظت خود از آن مارها بودند. دیگر اعتراضی شنیده نمی شد زیرا بلای

موجود مشکلات گذشته را از خاطره ها برده بود.

مردم سرهای خود را بحال تواضع بزیر افکنده نزد موسی آمده با التماس و زاری خواهش کردند: "ما گناه کرده ایم، چون بصد خداوند و بصد تو سخن گفته ایم." (۱۰) هنوز مدتی از آن زمان نگذشته بود که او را خطرناکترین دشمن خود شمرده، وی را منشأ تمام سختیها و بخرابی می دانستند که تهمت‌هایشان ناروا بوده است لذا بمجردیکه مشکلات واقعی به آنان رو آورد بسوی موسی شتافتند. چون بر آنان مسلم شده بود تنها موسی قادر است که شفاعت آنان را بنماید، پس از او تقاضا کردند: "نزد خداوند دعا کن



تا مارها را از ما دور کند."

خداوند امر فرمود موسی ماری برنجین شبیه مارهای زنده بسازد و آن را بین مردم برپا دارد. و هر مارگزیده ای که بدان نگاه کند شفا خواهد یافت. بزودی این خبر مسرت بخش به سراسر اردوگاه پخش شد. هر مارگزیده ای که بمار برنجین بنگرد شفا یافته زنده خواهد ماند. تا کنون عده زیادی بهلاکت رسیده بودند و وقتی که موسی مار برنجین را بر درختی آویخت بسیاری باور نکردند که نگاهی به آن قطعه فلز چنان اثری خواهد بخشید. در نتیجه هلاک شدند. ولی بسیاری به مفری که خداوند تهیه کرده بود ایمان آوردند. پدرها، مادرها، برادران و خواهران همه جد و جهد می کردند تا مارگزیدگان مشرف بموت را تشویق کنند تا چشم بیحال خود را بمار برنجین بدوزند. آنان در هر حالتی از ضعف و حتی دم مرگ، بمجرد اینکه نظری به آن می افکندند شفای فوری می یافتند.

مردم بخوبی می دانستند که مار برنجین بخودی خود قدرتی

ندارد که در اثر یک نگاه چنان معجزه ای بعمل آورد. این فیض شفا بخش از خدا بود که از روی حکمت این وسیله را انتخاب کرد تا قدرتش را به اینکه بدین وسیله مردم آموختند که بلای وارده نتیجه گناه خودشان بوده است. همچنین مطمئن شدند تا موقعی که خدا را اطاعت میکنند هیچ جایی برای ترس نیست زیرا او آنان را حفظ خواهد کرد.

برپا نمودن مار برنجین برای این بود که آموزش مهمی به بنی اسرائیل داده شود. آنان قادر بنجات خود از گزند مهلک زهر نبودند زیرا تنها خداوند می تواند شفا ببخشد. منتها لازمه این امر این بود که ایمان خود را با عمل توأم کنند یعنی باید نگاه بکنند تا زنده بمانند. ایمانشان با عمل نگاه کردن ثابت شود و ایمانشان مقبول خدا خواهد گشت. آنان میدانستند که مار برنجین خود هیچ گونه فضیلتی ندارد منتها سمبلی از مسیح بود که توسط این قرارداد لزوم ایمان به فضائل او تأکید گردید. بسیاری تا به آن زمان بمنظور کفاره گناهان خود هدایائی بحضور خداوند آورده بودند و تصور میکردند بدین ترتیب گناهانشان آمرزیده شده بود. در صورتیکه به ناجی آینده که قربانی ها آنرا پیش گوئی می کردند

اعتماد نداشتند. مشیت خداوند نیز این بود که به آنان تأکید کند که قربانیها بخودی خود نیرو یا قدرت یا فضیلتی بیش از مار برنجین ندارند، بلکه همه بخاطر این بود که افکار مردم را بمسیح که قربانی عظیم می باشد معطوف دارند.

مسیح گفت: "همانگونه که موسی در بیابان مجسمه مار مفری را بر چوبی آویزان کرد تا مردم به آن نگاه کنند و از مرگ نجات یابند، من نیز باید بر صلیب آویخته شوم تا مردم به من ایمان آورده، از گناه نجات هر فردی که پا به عرصه این جهان نهاده است درد نیش کشنده مار قدیمی که اسمش ابلیس یا شیطان است" (۱۲) احساس کرده است. زهر کشنده گناه تنها توسط خداوند چاره سازی شده است. اسرائیلیها تنها با نگاهی به مار برنجین رستگار شدند. آن نگاه وجود ایمان را ثابت میکرد. زنده ماندند زیرا به کلام خدا ایمان آوردند و بوسائلی که برای شفایشان آماده کرده بود اعتماد داشتند. همچنین گناهکار نیز می تواند بمسیح نگاه کند و زنده بماند. بخشش او از طریق ایمان به قربانی واقعی میسر میگردد. مسیح علی رغم سمبل جامد و بی جان، خود صاحب قدرت و فضیلت شفا بخش برای گناهکار است.

اگر چه گناهکار قادر بنجات خود نیست در این حال میتواند روشی در پیش گیرد که نجات خود را تأمین کند. مسیح میفرماید "بعضی نزد من خواهند آمد و ایشان کسانی هستند که پدرم خدا به من داده است و ممکن نیست هرگز ایشان را از دست بدهم." (۱۳) ولی آمدن با ماست و وقتی گناهان خود را توبه می کنیم باید باور کنیم که او ما را پذیرفته و می آمرزد. ایمان عطیه ایست از طرف خدا ولی همت بکار بردن آن در دست ماست. ایمان بمتابه شخص است که توسط آن فیض و رحمت الهی را اخذ مینماید.

فقط عدالت مسیح است که ما را مشمول برکات تعهدات فیض او می گرداند. بسیاری مدتها آرزو بدریافت چنین برکاتی را داشته اند ولی موفقیتی بدست نیاورده اند زیرا تصور کرده اند توسط فعالیت‌های شخصی خود میتوانند موفق شوند. زیرا تنها بخود و نیروی خود تکیه کردند و مسیح را که نجات تنها توسط او میسر است بنظر نیاوردند. انسان توسط فضائل و اعمال نیکو خود، هرگز نجات نخواهد یافت زیرا که یگانه امید نجات مسیح است: "غیر از عیسی مسیح کسی نیست که میتواند ما را رستگار سازد! چون در زیر این آسمان، اسم دیگری وجود ندارد که مردم

بتوانند توسط او از گناهان نجات یابند." (۱۴)

بخدا توکل نمائیم و بفضل بخشاینده مسیح انکا کنیم آنگاه هر کمکی که آرزو داریم بدست خواهیم آورد. هیچ کس برای نجات خود بقدرت خود انکاً نکند. مسیح بخاطر ما جان سپرد چون ما چاره ای نداشتیم. امید، عدالت و تبرئه ما در او خلاصه شده است. هر گاه به آلودگی خود پی میرسیم نباید از ترس تنهائی و ناتوانی نومید شویم. هم اکنون در همین حالت درماندگی ما را دعوت میکند که بنزدش رفته نجات یابیم.

بسیاری از اسرائیلیها در راه نجاتی که خداوند برای آنان تهیه کرده بود مفتری ندیدند. مردنیها و مرده ها در اطرافشان افتاده بودند و می دانستند که بدون کمک خداوند عاقبتشان معلوم بود ولی مع الوصف بر جراحات، دردها و حتی مرگ خود نالیدند تا اینکه قوت از بدنشان رفت و چشمانشان مثل شیشه منجمد شد، در صورتیکه شفای آنی در دسترسشان بود. اگر به نیازهای خود واقفیم نباید قوای بدنی خود را صرف عزاداری برای آن کنیم. وقتی حالت درماندگی خود را احساس میکنیم نباید نومید شویم بلکه به فضیلت نجات دهنده مصلوب و قیام کرده خود

باید توکل نمائیم، بنگرید و زنده شوید. مسیح نعهد کرده است هر که بسوی او برود نجات خواهد یافت. با وجودی که میلیونها احتیاج به شفا دارند عطیه رحمت او را رد میکنند در صورتی که حتی یکنفر از آنانی که بفضیلت او اعتماد دارد هلاک نخواهد شد.

بسیاری مسیح را تا موقعی که تمام اسرار نقشه نجات برایشان فاش نگردید نمی پذیرند. آنان از نگاه ایمان مضایقه میکنند در صورتیکه شاهد بوده اند که هزاران با ایمان بصلیب مسیح نگریسته و فضیلت آنرا دریافت داشته اند. بسیاری در لجنزار فلسفه سرگردانند و در جستجوی شواهد و دلائلی که هرگز نخواهند یافت در تلاش هستند، در حالیکه شاهد حقیقی را که خداوند به آنان داده است رد میکنند. در روشنائی عدالت گام برنمیدارند تا دلائل درخشیده آنرا درک کنند. تمام کسانی که در این راه پافشاری میکنند حقایق را هرگز درک نکرده و عاقبت سقوط خواهند کرد. خدا تمام علائم شک را محو نمی کند ولی دلیل کافی برای ایمان بهم می دهد و اگر آنان پذیرفته نشوند خود آن شخص درظلمت باقی می ماند. اگر ما گزیده ها قبل از نگاه کردن شک و تردید از خود نشان داده مکث میکردند بطور یقین هلاک می شدند. اولین وظیفه ما این

است که بنگریم و نگرش با ایمان بما حیات خواهد بخشید.